

افغانستان و « مغضوبین د موکراسی مافیائی » !!

باز گشت به گذشته یا گنا هان مُدِرِن !

به بهانهء صدور حکم ظالمانه دادگاه استیناف کابل مبنی بر «بیست سال» حبس برای سید پرویز کامبخش دانشجوی پوهنتون بلخ

چه می گوئی که بیگانه شد ، سحر شد ، با مداد آمد
فریب می دهد، بر آسمان این سرخی بعد از سحرگه نیست !!

« مهدی اخوان ثالث شاعر نامدار زبان فارسی »



محمد امین (فروتن)

قسمت اول

بالاخره بصورت ناگهانی و با یک وقفه چند روزه اعلام گردید که به اساس « احکام زنجیره یی !! » محکمهء استیناف ولایت کابل که وارث بلامنازه و جانشین راستین « داد گاه های » تفتیش عقائد به سبک قرون وسطی محسوب میشود و ریاست خار نوالی (داد ستانی) امنیت ملی کابل در یک اقدام مشترک و با صدور احکام تاریخی که اصلاً در تاریخ بشر و به جز در دورانهای سیاه تر از قرون وسطی کمتر سابقه داشته اند و این احکام تبعیض آلود تاریخی که هنوز هم همچون گرد باد های سیاه ی بر فرهنگ و تمدن پُر افتخار سرزمین افغانستان می پیچند ، و یا هم غریزه ای که رنگی از اندیشه های کهن و بدوی و ابدی دارند و تبی شدید و تُندی را بر اندام های نسل معاصر ما بر انگیخت . به من و تمامی قلم بدستان متعهدی از این روزگار حکم میکند که دیگر هر نوع مصلحت های « ذهنی و خیالی!! » را کنار گذاشته و با فریاد های رسای خویش رسالت انسانی خود را در برابر این فاجعه و چنین وضعیت نا هنجار ادا نمائیم . زیرا در چنین موقعیتی در برج عاج نشستن و فاجعه را نظاره کردن خیانت به امید مردم آزاده ای میدانم که در محراب خونین تاریخ

معاصر درد ناک ترین حوادث و فجائع را تحمل و امتحان می کنند . وقتی جوان نوری را فقط به جرم «انسان بودن و اندیشیدن» در دادگاههای بدوی و استیناف به اعدام و بیست سال حبس محکوم میکنند در همان روزهای پس از صدور این احکام خشن که همچون تازیانه های ای از نفرت ها و کینه ها بر شانه های جوانان ما فرود می آیند چگونه داوری و قضاوت کنیم ؟ بدون تردید صدور و ترتیب اینگونه احکام پرده از چهره ای اصلی مفاهم بلند بالای نظام سرمایه داری جهانی چون «دموکراسی» ، «آزادی بیان» و «حقوق بشر» بر میدارد ؛ زیرا صدور این احکام سیاه و تاریک تا حدی تصویر اصلی این نظام مافیائی در کشور محسوب میشود که با درد و دریغ بدون وقفه بصورت فله ای و زنجیری از سوی قضات ارشد و خود نشسته این نظام مافیائی صادر می گردند ! . نباید تصوّر رکرد که بنده با اصل «دموکراسی» ، مردم سالاری حقیقی» ، «آزادی بیان» ، و «کرامت انسانی و مسأله حقوق بشر» ، بویژه مسأله حقوق زن «مخالفم» ، نه ! هرگز نه ! ، بلکه به باور من مفاهم بزرگ و مقدسی چون دموکراسی واقعی ، آزادی بیان ، کرامت انسانی و حقوق بشر مضمون اصلی تمامی حرکت های اصلاح طلب دینی و مذهبی بشمار می آیند ، بنأ خود را موظف میدانم که بدون پروردن و پیچیدن در هرگونه تعصبات نژادی ، قبیله ای ، زبانی ، مذهبی و غیره که با هزاران درد و دریغ دود سیاه این گونه تعصبات جاهلی دامن بسیاری از کسانی را که برمقدس ترین تربیون های از «روشنگری و روشنفکری» داعیه عدالت و نجات انسان های ستمدیده عالم را بلند می کنند ، گرفته اند .!

بنأ گاهی می بینیم یک روشنفکر مترقی که با «شعار های روز!!» حرکت میکند در حالیکه شعار یک نهضت مترقی و آزادی بخش عصر دیگر و شرائط دیگری در زمان دیگر و شرائط جداگانه مطرح میکند ، برخلاف با احساس کاذب و مصنوعی ای که پیدا کرده است ، وارث ضد انسانی ترین و فریبکار ترین توطئه های قدرتمندان و زورگیران مافیائی حاکم گشته اند . به نظر من مبارزه سیاسی ، نه تنها به معنای تجلی عالی ترین استعداد اجتماعی انسان محسوب می شود بلکه در عین حال که مبارزه اجتماعی و سیاسی برای روشنفکر کار سازنده و مؤثری تلقی میگردد عامل مهم در ایجاد «خود آگاهی اجتماعی» نیز بشمار میرود . این جاست که میان «روشنفکران متعهد جامعه» و «کتاب خوانان» باید فرق اساسی قائل شد . زیرا در چنین حالات و اینگونه شرائط است که روشنفکران متعهد جامعه با آنتن های «عقل و خرد فردی و اجتماعی» که با آب تقوای توحیدی ملمع کاری شده باشند راه حل ها و نسخه های نجات یک نسل بیمار جامعه را از فرضیه ها و فورمول بندی های علمی و تاریخی ملت ها برمی گزینند ، چنین است که روشنفکر متعهد تنها در کوره آزمائش عمل سیاسی میتواند هم اندیشه های خود را در ارتباط به شرائط عینی و ذهنی جامعه تصحیح کند و هم از بیماری لفاظی شفا یابد ، همچنان روشنفکر روزگار ما در کشاکش این آزمون سیاسی باید ، لیاقت ، درانت ، درجه فداکاری و از خود گذشته گی و ایثار را دقیقاً ارزیابی کند . من با کمال عذر خواهی به عرض می رسانم که نبود این چنین «خود آگاهی اجتماعی» و این «آزمون سیاسی» سبب گردیده است تا نامدار ترین و اثر گزار

ترین نهاد های حقوقی و قضائی ما را این گونه عقیم ساخته و وجدان عمومی بسیاری از جوانان جامعه ما را با صدور چنین احکام ظالمانه قرون وسطی ی مجروح سازند .

اکنون باید همان داستان غم انگیزی از فاجعه را که مانند فواره های خون دامن نسل معاصر ما را گرفته است و آنرا رها نه میکنند ، دُنبال کنیم . شاید بیان این مطلب نیز ضروری باشد که وقتی خواسته باشیم ریشه های اصلی این فاجعه و درد ناک را در یابیم به تاریخ و وظائفی که اقل در شش سال و چند ماهی آخیری به عنوان روشنفکران و تک تکی از شهروندان به شمول زمامداران جامعه و کشور افغانستان داشتیم و باید بدون هر نوع کوتاهی های عمدی و یا هم « مصلحت آمیز قومی و قبیله‌ای و زبانی » به انجام می رساندیم بصورت روشن نظر اندازی کنیم . بدون تردید لازمه این نوع نظر اندازی به عوامل اصلی بحران ، تفکیک و اشاره به مؤلفه های ثابت یک جامعه و در جهان سوم منجمله افغانستان است که باید مختصراً به آن اشاره صورت گیرد . اما قبل مکتبی کوتاهی به این مؤلفه ها باید دانستنی را که مصداق عینی اوضاع تار و سیاه کشور ما است خدمت خواننده گان ارجمند این یادداشت تقدیم کنم . می گویند که در مراسم خواستگاری، مادر داماد به مادر عروس گفت؛ خانم گوگرد دارید؟ پسر من یعنی داماد شما میخواهد سگرت را روشن کند ، مادر عروس با تعجب پرسید؛ مگر داماد آینده ما سگرت هم می کشد؟ مادر داماد گفت؛ نه ! چند ساعت پیش کمی شراب خورده حالا هوس سیگرت کرده ! مادر عروس باز هم پرسید؛ مگر شراب خور هم است؟ گفت؛ نه ! در قمار، باخته و کمی ناراحت است ! مادر عروس با قیافه جدی ای که گرفته بود پرسید؛ یعنی قمار باز هم هست؟ گفت؛ نه ! دزدی کرده بود افتاده بود زندان، آنجا قماربازی یاد گرفته و کمی از شوق قمار بازی می کند ! مادر عروس گفت؛ مواظب نازنین پسرت باش که نظر نه شود !! .

از فحوا و عمق این حکایتی که به حادثه و سگرت کشیدن یک جوان ارتباط دارد چنین بر می آید که اغلباً تاریخ زندگی انسان ها که مملو از وقایع و حادثه ها است بصورت زنجیره ای و دیالکتیکی با هم وصل است . نه میتوان حوادث و وقایع تاریخی یک ملت را بدون مطالعه ارتباط آن با حوادث و وقایع گذشته مورد مطالعه قرار داد . لهذا برای مطالعه درست و دریافت ریشه های اصلی بحران کنونی در جامعه ما نیز باید هر حادثه و هر واقعه را در بستر تاریخ گذشته حد اقل چند صد ساله کشور ما افغانستان جستجو کنیم ، آنگاه است که تشخیص ما و تمامی کسانی که بر بیماری جامعه و مردم افغانستان باور دارند و به فکر معالجه ریشه ای این گونه بیماری اند مفید و مُمد واقع خواهند شد . بنا براین آنچه که از نظر ما مهم است و در سیر تدوین و ترسیم مقولات مورد بحث ما اساس قرار می گیرد این است که برخی از مقولات ثابت اجتماعی و سیاسی مانند « مشروعیت حقوقی یک نظام سیاسی » ، « دموکراسی » ، « آزادی بیان » و « نگاهی به مسأله حقوق زن و حقوق بشر » را اقل در دوره و هفت ساله نظام «جمهوری اسلامی افغانستان» مختصراً مورد مطالعه و ارزیابی قرار دهیم زیرا به باور من صحنه زندگی و طول زمان و تاریخ صحنه حاکمیت های غاصب و ضد آزادی و عدالت و ایمان نیست و نباید باشد ، بلکه صحنه ارزیابی ها و به میدان عمل کشاندن ارزشهای خدائی

است که " خلقت جهان نیز یک بازی نیست " و نه هم یک روند و پدیده بی مفهومی که بازیگرانش بدون میزان و معیار، به عمل پردازند به قول قرآن کریم « و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لعبین » ما زمین و آسمان و آنچه در بین آنهاست را به بازی نیافریدیم . بنا ماهیت و جوهر تکامل و حرکت نیز در مراحل تاریخی نهفته نیست که تحقق پیدا میکند ، این نوع نگرش در همان مکاتب " اصالت تاریخ " (هستورسیم) است . به عقیده من تکامل تاریخ در شکست و یاهم غالب شدن ها نیست که به پدیده ها و انسان ها و مراحل مختلف تحولات اجتماعی و تاریخی اصالت می بخشند ، بلکه به نظر این حقیر الگوها و نمونه ها و میزانها به قدری دقیق و محکم اند که هیچ « حق » ی را ضائع نه میکنند و هیچ « نا حق » و « باطل » ی را پاداش نه می دهند ، زیرا « کل نفساً بما کسبت رهینه » هرنفسی در گرو آنچه خود بدست آورده است میباشد .

۱ : مبانی مشروعیت نظام سیاسی کنونی در افغانستان

مشروعیت مشروط و مشروعیت ثابت :

یکی از برجسته ترین و درعین حال غم انگیز ترین سمبول ها و نماد های حادثه یازدهم سپتمبرسال ۲۰۰۱ میلادی که در شهر نیویارک بوقوع پیوسته بودسقوط رژیم های مستبد طالبان در افغانستان ورژیم دیکتا تورپرور صدام حسین در عراق اند که یکی پی دیگری به صورت معجزه آسای سقوط کردند . موافقتنامه « بن » که بتاریخ ۵ ماه دسمبر ۲۰۰۱ طی یک گردهم آئی منعقد در شهر تاریخی بن آلمان به تصویب رسید ، بزرگترین منبع الهام و مشروعیت نظام سیاسی کنونی در افغانستان محسوب می شود . درست در همین نقطه و تاریخی و جغرافیای بوده که نابودی و « ذبح شرعی ! » بزرگترین ارزش های معنوی و فرهنگی و آرمان های انسانی ملت و مردم پُر افتخار افغانستان آغاز یافت . و سرانجام امروز می بینیم که چگونه رقبای از دیر منتظر سرزمین ما توانستند از نیرومند ترین قدرت معنوی جامعه و ملت ما که در علم جامعه شناسی معاصر « هویت ملی » نامیده می شود به نفع خود بهره بگیرند ؛ و چنین وانمود کنند که سخن گفتن از عدالت اجتماعی ، آزادی و استقلال واقعی ملتها همزاد و مترادف با تروریزم است !! ، چنانچه در آن سوی دیگری بینیم و چه غم انگیز است که بنام اسلام با خشونت غیر انسانی و غیر اسلامی ، آزادی اندیشه ، آزادی بیان ، آزادی انتخاب و ابتکار های انسانی را نفی میکنند و برای برپائی و رونق بخشیدن به زندگی و حیات انسانی در چهار چوبهای یک جامعه و مُدرن ومدنی نه تنها از کوچکترین برنامه ای محروم اند بلکه برای تحقق و استقرار و تحکیم بنیاد های « مدینه و فاضله موهوم !! » خویش ، کشتار های خونینی را مشروعیت می بخشند . درحالیکه به شیوه و فاشیستها و برسم جاهلیت وحشی عمل میکنند و سر بشمارای از بی گناهان را با بی رحمی از سر شان جدا می کنند و برای خویش توجیهات فلیسوفانه ، جامعه شناسانه و عالمانه نیز درست میکنند ؛ وبادرد و دریغ فراوان که این شیوه و ناپسندیده در میان ملت نجیب افغان را « مقا و مت ملی و گاهی آزادی بخش !! » نیز می خوانند . اما از همه جالب آنجاست که برخی از نامدارترین روشنفکران جامعه ما که با داشتن داعیه چپ و ضد سرمایه داری و تاریخ مبارزاتی ضد طبقاتی خویش خواب های برپائی « جامعه بدون طبقات »

را می بینند برای فرارخویش همین کشور های صنعتی و سرمایه داری را انتخاب می کنند ، که با آسانی این چنین رویه از سوی روشنفکران چپ را نوعی گرایش به راست تلقی باید کرد ؛ از سوی دیگر کسانی و نیروهای که بنام « دموکراسی ، عدالت اجتماعی ، آزادی بیان ، حقوق بشر و ضد تروریسم ، » و غیره شعار های دهن چرب گن و بلند بالای سیاسی و اجتماعی با یک « مشروعیت مشروط » سیاسی پس از انعقاد معاهده « بُن » بنام « دولت جمهوری اسلامی افغانستان » برآریکه ای قدرت گذشته شدند با مسخ مفاهیم اصلی بسیاری از مقوله های تاریخی و مدنی در جوامع انسانی چون « دموکراسی » ، « حقوق بشر » ، « عدالت اجتماعی » ، « مبارزه با تروریسم و دهشت افگنی » ، « ایجاد زمینه های برای تحکیم برابری اقتصاد دی و زمینه سازی برای محوران بیکاری » همچنان « مسأله حقوق زن » سطح عمومی زندگی مردم را بصورت بی مانندی پائین آورده اند که هیچگاه و در هیچ دوره از تاریخ جامعه ما نظیر آن به مشاهده نه می رسد . به هر حال چنانچه قبلاً اشاره گردید هیچکسی نه میتواند از این حقیقت روشنی انکار کنند که کنفرانس تاریخی « بن » که همچون صفحه شطرنج تمامی بازی گران و مهره ها را از قبل چیده بودند مایه وهسته اصلی مشروعیت سیاسی نخستین « دولت جمهوری اسلامی افغانستان نا میده میشود .

کشور جنگ زده ما افغانستان از دیر باز صفحه ای شده است که شطرنج بازان ماهر و ستمگر هر لحظه و هر لمحہ وقتی منافع آزمندانہ ابر قدرت ها و حامیان منطقوی آنها ایجاب کند ، مهره های شانرا که ظاهراً در نقش « شاه ، فیل ، اسب ، وزیر ، پیاده و رُخ » بر صفحه خونین تاریخ کشور ما حضوردارند ، جا بجا می سازند . هر جا و در هر گوشه ای « سرداری » ، « رئیس جمهوری » ، « وزیری » بر « اسب » و « فیل قدرت » سوار است و به تاخت و تاز مشغول اند . با این تفاوت عظیم و اساسی که این جا صرفاً بازی شطرنج نیست ، یک شطرنج واقعی است که در کشاکش آن مردم سلحشور افغانستان قربانی میشوند ، و جالب آنجاست که تمامی مهره های این طرف صفحه شطرنج مهره های قدیمی و بااعتباری اند که در سخت ترین آزمون های ذلت و خفت از سوی شبکه های استخباراتی مورد تقدیر قرار گرفته اند !! . لهذا ضروری است که برای تشخیص و شناخت « مشروعیت !! » حقیقی " دولت جمهوری اسلامی افغانستان !! " به همین معادله وابستگی توجه اساسی خویش را مبذول داشت . نخست اینکه برای پذیرفتن پایه های قانونی مشروعیت یک حکومت ، بطور مقطعی چه ملاکی را باید در نظر داشت ؟ اگر ملاک آراء عمومی و نظر اکثریت ملت افغانستان بوده باشد ، یعنی همان ملاکی که امروز در رابطه به حل بحران موجود در جامعه ما به مثابه مؤلفه بسیار مهم از سوی روشنفکران و فعالان سیاسی و اجتماعی کشور تبلیغ می شود ، پس چگونه میتوان علی الرغم خواست اکثریت توده های تهی دست ما بصورت آشکارا حریم اراده آنها را عرصه تاخت و تاز شاه و وزیر و اسب و فیل ساخت ؟ سخنرانی همین دوروز قبل جلالتمآب کرزی رئیس دولت جمهوری اسلامی افغانستان که در محضر کنفرانس سراسرئی و دو روزه اجتماع زنان افغانستان منعقدہ در لیسہ ء امانی شهرکابل بیان داشت مصداق چنین حرکت های است که مانند بازی شطرنج صاحبان اصلی این سرزمین را

اسیر خویش ساخته اند . جلالتمآب کرزی در آن سخنرانی خود که به گمان اغلب کارشناسان امور سیاسی مانند همیشه باروحیه و احساسات بر انگیزانجام یافت و باید مصرف این نوع سخنان به حساب کمپاین انتخاباتی جناب کرزی شمرده شود در باره اوضاع کنونی در خطاب به صدها تن از خانم های که در آن گردهم آئی حضور داشتند چنین گفت «: ما در زمان اشغال روسها به این حالت دُچار نبودیم ، ما در دوران جنگ های تنظیمی به این حالت دُچار نبودیم . ما در دوران طالبان هم به این حالت دُچار نبودیم ، امروز ما به حالتی دُچار هستیم که بسیار کُشنده تر از سال های گذشته است . او حالت چیست ؟ او این است که ما در خانه خود به مهمان مبدل شده ایم ! با با ! ما صاحب این خانه هستیم ، این خانه ماست . این خانه از چهل کشور خارجی که این جا آمده اند نیست این ها این جا مهمان هستند ما مهمان ندار شان هستیم این خانه از خود صاحب دارد ، صدا دارد ، تاریخ دارد ، شخصیت های بزرگ داردخواهران عزیز ! تا زمانی که ما احساس صاحب بودن این خانه خود را نکنیم ... نه امن میشود و نه وطن ترقی میکند !!! » راستی این همه شطرنج بازی های سیاسی و اقتصادی ، کِشت و مات ها ، خشونت ها و غارتگری ها و آدم رُبائی های اقتصادی و بالاخیره اجراً و انجام این همه جنایات زنجیره ای که مانند دانه ها و حلقه های زنجیر سیاه اسارت در سرزمین تاریخی ما صورت می پذیرند و سبب بوجود آمدن یک لجنزار سیاه طبقاتی شده است چگونه و از کجا می روند ؟ و چرا جوانان رشید ما همچون «**پرویز کامبخش ها**»، و صد ها تن دیگری از نسل پرخاشگر و معاصر ما به جرم آزاد اندیشی و ایمان در زیر خونین ترین شلاق ها ضجه می کشند ؟ درحالیکه در نظام خُلفای عباسی دانشمندی چون " ابن ابی العوجا " و " یا " ابن کوا " که بی خدایان عصر خویش بودند ، میتوانیستند با آزادی و امنیت فکری ، نه تنها در یک صنف ، یا در خلوت اندیشه شان و یا در جمع یا رانشان ، بلکه در مکه ، رو بروی هم به استهزأ " حج " که قدس ترین سنت مسلمانان است – بپردازند و در جواب تنها مناظره ای روشنفکرانه و عالمانه را در یافت دارند ، اکنون این جوان مسلمان و رنجدیده چگونه میتواند پس از چهارده قرن زخمهای که از دست سلاطین مستبد و از خشونت متحجرین و از سیطره جبارانه قدرتمندان متعصب و منجمد ، بردل دارد و یا در خاطر ، نظامی را بپذیرد که در آن آنچه را که در یک جامعه مذهبی از آن برخوردار بوده است از او باز گیرند ؟ بدون شک این روند حوادث واین گونه اند یشیدن یک درسی بزرگی به ما می آموزند که انقلابی شدن پیش از هر چیز مستلزم یک انقلاب ذهنی به مستوای تمامی تاریخ کشور ما است . با این آگاهی ، که ثمره و تجربه و بزرگ تاریخ کشور ما افغانستان این است که به همه ما آموخت که چگونه « خدا پرستی » ، « ایمان داشتن » و « عدالت اجتماعی و انسانی » را به شمشیر خونین شبه مذهبی و تصوّف متحجرانه به ابتذال کشاندند ؟ چنانچه قبلاً نیز بسیاری از مکاتب نامداری در جوامع بشری با چنین شیوه مُحیلانه و فریبکارانه در خدمت سرمایه داری نقابدار مافیائی قرار گرفته است . بدون شک این یکی از بزرگترین پروژه های مسخ حقیقت در زمان ما ست که مفاهیم پاک و بی آلائشی چون «خداپرستی» و « عدالت » را نشانه گرفته اند .

اکنون ببینیم که در آنسوی صفحه ء این شطرنج خونین چه می گذارد ؟ بگذارید بلا مقدمه بگوئیم ، که بدون هرگونه تردید در آنسوی این شطرنج ، مافیای از نظام لبرال دموکراسی غرب که در کسوت « کارشناسان ، متخصصین و دانشمندان با هویت افغانی !!! » گله وار به میدان آورده شده اند با اضافه نیروهای عقب گرا و معامله گری که در فن شعبده بازی های شبهه مذهبی و جهادی !! ید طولانی دارند و نیروهای یخ زده ای از « چپ گرایان » که همچون مهره های گندیده به مثابه سیا هی لشکر جاده صاف کن غارت گری ها و جنایات شرکت های چند ملیتی بین المللی مافیائی وارد کارزار سیاسی شده اند ، قرار دارند .

به همه احوال باید بی باکانه اظهار کرد و به آگاهی مردم سلحشور و نسل جوان ما رساند که مطابق به قانون اساسی جدیدی که در سال ۱۳۸۲ هجری شمسی توسط لویه جرگه ء تاریخی ۲۲ قوس ۱۳۸۲ الی ۱۴ جدی ۱۳۸۲ هجری شمسی منعقد شهر کابل « **حفظ و دفاع از تمامیت ارضی افغانستان** » از نخستین وظائف دولت جمهوری اسلامی افغانستان محسوب میشود . متأسفانه واگذاری این وظیفه مهم تاریخی و حیاتی در جامعه درحالی به عهده ء کسانی که مطابق به همین قانون اساسی زمام امور در جامعه را بدست می گیرند پیش بینی شده است که در زمینه های عملی برای این مأ مول کوچکترین توجهی صورت نگرفته و اکنون با گذشت هفت سال از تأسیس نخستین دولت در افغانستان با روشنی می بینیم که علی الرغم سرازیر شدن ملیارد ها دلار از سوی جامعه ء جهانی ، همه کاره های ما هیچکاره شده و بنام دفاع از تمامیت ارضی کشور هر قدر زور میزنند نه تأ ثیری می گذارند و نه هم خود به جائی می رسند !! ، علت اش اولاً نداشتن جوهر اولیه اراده ء بالفعل نظامی است و ثانیاً فقدان تخنیک لازم برای اعمال اراده ء بالقوه در زمینه دفاع از سرزمین افغانستان سبب شده تا ما در بسیاری از زمینه های پیشرفت و ترقی اجتماعی به شمول ایجاد آرتش و اردوی ملی یعنی نیروهای مسلح « **زمینی و هوائی ، پولیس و امنیت ملی** » ، به ناکامی مواجه شویم و سرانجام برای خاموش ساختن آتش های بزرگ و سهمگینی که گاه گاهی نسبت مؤقیعت جغرافیای کشور ما در کوه ها و دره های افغانستان بوقوع می پیوندند به **چرخ بال** ها (هلیکوپتر) " **آتش نشانی** " نیاز پیدا می شود که با تأ سف از وجود چنین « **چرخ بال** ها » در تمامی سیستم ایمنی و دفاعی بی بهره ایم و اگر هرگاه هریکی از همین عناصر « **هرکاره های نا کاره !!** » جامعه ما حین وقوع چنین یک حادثه درد ناک آتش و حریق در یکی از روستا های نزدیک به مراکز نیروهای « ISAF » را جویا می شوند ، آسان ترین و بی هزینه ترین پاسخ نیروهای ائتلاف بین المللی بر ضد تروریسم این است که برای اینگونه حوادث و فعالیت ها هیچگونه هلیکوپتر ها و وسائل ضد حریق را در اختیار ندارند !!! در چنین مؤقیعت نه میتوان از « مشروعیت کامل » سیاسی و حقوقی نهادی و نظامی که به مثابه « دولت مشروع !! » عرض اندام کرده است سخن گفت ! هرچند آن نظام و سیستمی را با ده ها و صد ها لقبی از قبیل « دموکراتیک ، برخاسته از رأی مردم و غیره » مسمی ساخته باشند . واقعاً شگفت انگیز است اداره ای را که به اساس موافقتنامه ء « بُن » با شتاب کامل از سوی جامعه جهانی بویژه ائتلاف نیروهای بین المللی ضد تروریسم در افغانستان با یک « مشروعیت مشروط »

سیاسی و امنیتی بوجود آمده بود و با نادیده گرفتن « اصل مشروعیت مشروط » بهترین فرصت ها را در راه خواسته ها و غریزه های مادی بویژه تن دادن به چراغ سبز مشارکت در « قدرت کاذب » سیاسی دستگاه حاکم « ذبح شرعی » نمودند به عنوان دولت مشروع و برخاسته از اراده مردم بنامند.!! راستی چرا این پارادوکس و تضاد حقوقی در تعریف دولت و عمل حاکمان بوجود آمده است؟ در تاریخ افغانستان هرگاهی که بصورت انحصاری با دیدگاه های منحنی قومی، زبانی و نژادی در امور دولت و جامعه تکیه شده بزرگترین فاجعه ها به بار آمده است. امروز نیز که همان مهره های دوران جاهلیت فئودالی، مهره های لیبرالیسم و هر مهره دیگری پای رقصان و پیشاپیش نظام منحنی سرمایه داری مافیائی حاکم بر سرنوشت ملت بزرگ ما می آیند بر عمق فاجعه کنونی گواهی میدهد. از این همه که بگذاریم، آیا جای این پرسش نیست که چرا عوامل اصلی در گیریهای قومی و نژادی و تضاد های اقتصادی یعنی فئودال ها و « جزگیران!! » سیستم مافیائی حاکم بر جامعه ما را در حالی رها کرده ایم، که « قصاب و بقال و عطار و دانشجوی فقیر و معلم مظلوم!! » را به دادگاه می کشانیم و به تختهء شلاق می بندیم!!

ادامه دارد